

فلسفه و تأثیر آن در تحرك اجتماعى و تكامل ذوق صنعت و هنر

مفهومى كه از كلمه فلسفه در ذهن بیشتر مردم جایگزین گردیده عبارت از تصورات و فرضیه‌های نامفهوم و غیر واقعى و خیالى صرف است كه قابل تحقق عینى و اثبات واقعى نباشد .

بیشتر چنین تصور میشود كه فلسفه صرفاً بازی كردن با الفاظ بی‌معنى و تصورات واهى است و هیچيك از نردهای مربوط به حیات فردى و اجتماعى انسان را درمان نمیکند و بهمین لحاظ ادبیات و سایر امور ذوقى و همچنین افكار فلسفى را عامل ركود و عقب ماندگى و باعث مرگ اجتماع و از عوامل تخریبى شمرده‌اند این اشتباه از آن رویداده كه مابین فلسفه‌های تقلیدى بی‌روح و مرده با فلسفه حقیقى و زنده كه محرك اجتماع است و عوامل تحرك طبیعى و نفسانى را مطابق با واقع بیان میکند تفاوت گذارده نشده است و بدین نكته توجه حاصل نگردیده كه فلسفه حقیقى يك نوع افكار وسیع و كلى است كه جوامع جهانى را بحوائج واقعى كه متناسب با اوضاع و احوال ملت‌های متنوع است آشنا ساخته و افراد هرملتى را در يك هدف عالى مشترك گرد آورده و آنان را بدان هدف مشترك مؤمن ساخته و موجب وحدت حقیقى اجتماعى گردیده و همگى را متفقاً با سرعت هرچه بیشتر بسوى آن هدف عالى رهپار میکند فلسفه حقیقى آن سنخ از عقاید است كه علاوه بر محكم ساختن وحدت اجتماعى آنان را بسوى تكامل و زندگانی تازه تر و بهتر بکشانند .

فقط آن افكار را میتوان فكر فلسفى نامید كه ریشه آرزوهای فردى را

در طریق برآوردن خواسته‌های اجتماعی از بن برکند .
ادبیات حقیقی و امور ذوقی و هنری واقعی و صنعت اثر بارز و آلت فعاله
قدرت خلاقه و ابداع فکری است که در حال پرورش یافتن خود هر روز انسان را
بزندگانی نوینی رهبری نموده و طرح بهتر و کافی‌تری برای زندگانی فردی
و اجتماعی فراهم می‌کند و همان قدرت خلاقه فکری است که هر روز انسان را
به صنایع کاملتر و وسایل بهتر برای جلب آسودگی رهنمائی میکند .

فلسفه حقیقی عبارت از آگاهی یافتن از ریشه‌های اساسی و منابع کلی
برای تغییرات جسمانی و روانی و مطلع گردیدن از علل آن روابط و پیوستگی‌های
فیما بین وقایع و حوادث جسمانی و نفسانی و تشخیص دادن شرایط مفید نسبت به
بهبود زندگانی و برطرف‌کننده نقایص موجود در آن علل است .

فلسفه حقیقی عبارت است از پی بردن به حاجات واقعی اجتماعی و فردی
و پیدا کردن آن چیزهایی است که حوائج حیاتی بشری را برآورده و آن خواسته
هارا از طریق عمل بمرحله تحقق برساند .

بنابراین آن نوع افکار و عقایدی را که تحرکی در اجتماع حاصل نکند
و آنان را به فعالیت‌های مفید برای جستجو کردن از امور لازم و وسایل برآوردن
حوایج اجتماعی و ندارد نام فلسفه بر آن نهادن عبث است .

رابطه مابین فلسفه و عمل

از قدیم این مسأله مورد توجه صاحب‌نظران بوده است که فرضیه‌های علمی
تا مورد تحقق عملی و مورد استفاده واقع نگردد هیچ و پوچ و عاری از ارزش
است تا آن حد که در مآثورات رسیده و گفته‌اند «العلم بلاعمل کالشجر بلاثمر» .
اندیشه‌هایی که بصورت عمل درنیاید بمانند درختان بی‌بار است .

و باز گفته‌اند : آخرالفکر اولالعمل (پایان اندیشه آغاز کردار است)
قدما حکمت‌را که صورت واقعی و حقیقی افکار فلسفی است دو قسم بیان

میکردند یکی را حکمت نظری و دیگری را علمی نامیدند. همگی بر این عقیده متفق بودند که تسلط بر قضایای فکری صرفاً کافی نیست بلکه قدرت پیاده کردن آن افکار بر موارد عمل لازم است تا شاهد بر صدق آن اندیشه‌ها باشد. انسان را وقتی میتوان در طریق تکامل دانست که صاحب اندیشه‌های کلی گردیده که همه جا او را برای بر آوردن حاجات جسمی و روحی خود و دیگران و چاره جوئی نمودن رهبری کند.

بنا بر این آن افکار کلی و فلسفی که قابل انطباق بر عمل نباشد ارزش علمی و صدق واقعی ندارد. فارابی میگوید برای کامل کردن استعدادات مخصوص انسانی دو چیز لازم است:

۱ - تعلیم .

۲ - تربیت .

تعلیم آنست که مطالب مفید و علوم نظری و آنچه را برای اجتماع سود بخش است به آنان بیاموزیم و تربیت آنست که تسلط عمل کردن به آنچه آموخته است در او ایجاد کنیم. تعلیم بگفتن به لفظ و الفرض است و تربیت آنستکه از طریق تمرین در آنان تسلط عملی ایجاد کنیم تا همیشه مایل باشند آنچه را آموخته‌اند خوب عمل کنند^۱.

یکی از نویسندگان جدید میگوید تجرید (که مقصود از آن افکار کلی و فلسفی است) آنگونه افکاری است که شرایط تحقق آن امر کلی لحاظ نشده و واقعی که نوع دیگر از اندیشه و مربوط به علم است هنگامی است که شرایط تحقق و وابستگی‌های آن معنی کلی از جهت اشکال خصوصی و موارد معین ملاحظه گردیده باشد^۲.

۱- لغتنامه فلسفی ص ۲۹

۲- تحصیل السعاده ص ۲۹

فعالیت روحی بر دو قسم است. ابتدائی و برترین. صورت نخستین مربوط به جنس حیوانات است و در توافق غریزی جسم زنده با محیط خود جای دارد و صورت اخیر که تغییر شکل داده شده همان است منحصرأ صفت انسانی میباشد. صورت مشخص برترین شکل از فعالیت روحی عبارت از سعی و کوشش اندیشیدن انسان است برای تغییر دادن محیط خود^۳ و ظاهراً مقصود از محیط در اینجا محیط اجتماعی و امور خلقی یعنی فعالیت کردن در اصلاح اجتماعات است.

بنابراین چنانکه خواهد آمد فعالیت فلسفی هدفهای اصلی زندگانی را تعیین و قطعی میکند و فعالیت علمی برای محقق ساختن آن هدفهای نهائی سعی و تلاش بعمل می‌آورد.

فارابی نیز میگوید علوم عقلی و فلسفی چیزهائی کلی و ثابت دائمی را بنظر می‌آورد لیکن شرایط تحقق خارجی آن مقاصد مربوط به علوم دیگر است عقل برای آسودگی و بهبود حال و سعادهای انسانی چیزهائی را لازم میداند و آنها را قطعی میکند اما راه بدست آوردن شرایط وجودی آن هدفها را علوم دیگر بدست میدهند بطور مثال عقل چنین تشخیص میدهد که برای آسودگی وجود خانه لازم است لیکن مقدمات ساختن خانه و تهیه آن مقدمات را روشن نمیکند و تحقق یافتن خانه بستگی به صنعت معماری و دانستی‌های دیگر دارد. عقل شرایط مخصوص را در نظر نمیگیرد بلکه باقطع نظر از شرایط کمالات مخصوصی را که مطلوب همگانی است می‌طلبد^۴.

نتایج عملی مخصوص به فلسفه

بنا بر آنچه گفته شد نتیجه عملی فلسفه آنستکه هدفهای کلی زندگانی را

۲- لغتنامه فلسفی ص ۸

۳- تحصیل السعاده ص ۱۶

معین کرده و انسانرا بطلب آنها برمی انگیزاند. نتیجه عملی در آن منحصر نیست که انسان ماشین ساز و یا طراح نقشه ماشین سازی و یا ساختمانی گردد اینگونه نتایج چنانکه گفته شد اختصاص به نوع معینی از عمل دارد اما نتیجه کلی تر از همه آنست که اصل کلی و قدرت کامل روانی در انسان پدید آید تا نسبت به هر موردی و هر نوع کاری تسلط کامل روانی داشته و بتواند بهتر و شایسته تر آنرا انجام دهد و آنچه ریشه درست انجام دادن هر گونه کار و راه یافتن به هر نوع فکر صحیح است عبارت از آن نوع پرورش یافتگی های روحی و نبوغ فکری است که در کلیه مسائل ذهنی و عملی از هر قسم صنعت و هنری باشد رهبری نموده و آمادگی برای وارد شدن به علوم و مشاغل علمی و هنری و صنعتی را بوجود آورد.

بنابراین درست است که قضایای فلسفی مستقیماً ما را به کارهای صنعتی و هنری رهبری نمیکنند اما آن رشد فکری و تحرك ذهنی را پدید می آورد که انسان در سدد پی بردن بدردهای جسمانی و روانی برآمده و بعد از آن بتواند راه چاره جوئی و درمان آنها بدست آورد و موفقیت های هنری و صنعتی بواسطه نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم افکار فلسفی در ذهن رهبران و پیشوایان مردم است و توضیح بیشتر در مطالب پیش گفته خواهد آمد در مطالعات فزاینده

تأثیر فلسفه در تشکیل جامعه

فراابی میگوید از مائلی که در فلسفه مطرح است و از آن نتیجه حاصل میشود آنست که هر کسی از خرد اجتماعی و فلسفه بهره ای دارد برای این خرد تکامل حاصل نمیشود جز آنکه خردمندان گرد آیند و بایکدیگر تعاون فکری کنند تا از ترکیب خردها خرد کامل اجتماعی پدید آید.

واز پیوستن خردهای جزئی بیکدیگر خرد کلی پدید آید و خردهای فردی بک خرد بسیط کلی را بوجود آورد.

پیدایش صنعت نتیجه ترکیب ذوق و تکامل خرده‌های اجتماعی بشری است. باین جهت فارابی میگوید بالاترین صور اجتماعات که قادر بر اداره کردن امور حیاتی خود هستند آنانند که همه گونه صنعت‌های لازم را برای روبراه کردن زندگانی خود دارا باشند و کسی شایستگی رهبری آنان را دارد که به احتیاجات و طرق وصول به آن آگاه باشد.^۶

تأثیر فلسفه در پیدایش علوم انسانی

شاید اول کسی که اصطلاح علوم انسانی را بکار برده است فارابی باشد او میگوید: بعد از آنکه در فلسفه آگاه گشتیم که این جهان را اساس و برای تغییراتش مبدای است که يك فعالیت و تحرك کلی را بوجود آورده و بقوانین کلی مربوط به فعالیت‌های عمومی طبیعت آگاه گشتیم آنگاه به این فکر می‌افتیم که برای پیشروی و تحرك و کوشش انسانی بسوی زندگانی بهتر و شایسته‌تر علوم انسانی لازم است.

علوم انسانی پنا می‌نمایند که انسان باید بسوی چه هدف‌هایی پیشروی کند و هدف‌های بهتر و شایسته‌تر را نسبت به موضوعات گوناگون و راه وصول به آنها را مشخص می‌کند و آنها را علوم اجتماعی می‌نامیم.

علوم اجتماعی یا شهرنشینی (مدنی) چیزهایی را که اساس اختلافات و تنوع اجتماعی و تحولات آنست بما می‌نمایند و چیزهایی را که وسایل حقیقی نیل به سعادت جامعه است معرفی می‌کنند زیرا اجتماع انسانی همانند اجسام جهانی است و همچنانکه پیوستگی‌هایی فی‌مابین اجسام عالم موجود است و فعل و انفعالاتی فی‌مابین آنها روی میدهد اجتماع انسانی نیز مانند همان است.^۷

و از توضیحاتی که در ضمن مطالب دیگر آورده چنین استفاده میشود

۷- تحصیل السعاده ص ۱۵ و ۱۶

۶- السياسات المدنیه ص ۱۷

که تعریف گذشته درباره علوم انسانی شامل امور مربوط به زیبایی و زشتی‌ها پسندیده و ناپسندهای اجتماعی می‌شود و فنون ذوقی، ادبی، اخلاقی و آنچه مربوط به شناسایی روان انسانی و تربیت آن است در بر دارد.

زیرا در طی مطالب خود می‌گوید: علوم انسانی آن قسم از علوم است که بدان وسیله مابین زشت و زیبا تفاوت گذارده شود^۸ و معلوم است که در علوم انسانی زشت و زیبای اخلاقی، زشت و زیبای صوتی و آهنگها، زشت و زیبای مربوط به لغات و ترکیبات لفظی و زشت و زیبای رفتار و حرکات ظاهری از لحاظ اجتماعی و زشت و زیبای هنری و صنعتی مورد توجه است و بنا به گفته فارابی علم اجتماعی آن است که احتیاجات روان اجتماعی انسان را برآورد و شامل احتیاجات مربوط به امور مالی و طبیعی و صنعتی مادی که در سایر علوم مطرح است نمی‌گردد.

رابطه مابین فلسفه و علوم انسانی

کار فلسفه آنست که به توضیح مفاهیم مبهم می‌پردازد و ادبیات الفاظ مناسب برای اداء آنها بدست می‌دهد^۹ و این بحث مفصلی است در روان‌شناسی که در مورد رابطه مابین لفظ و مفهوم بیان می‌شود.

فارابی می‌گوید انسان با فعالیت خود در اشیاء عالم که در محیط خارجی او واقع شده‌اند دو نوع تصرف دارد: یکی تصرف در امور مادی و جسمانی است و دیگری تصرف کردن در امور روانی دیگران. فعالیت انسان در طبیعت اثر مستقیم ندارد بلکه باید مؤثرات طبیعی و عوامل جسمانی را نسبت بیکدیگر دور یا نزدیک کند، لیکن تاثیر او در امور روانی دیگران مستقیم است و میتوان از طریق تعلیم و تربیت امور روانی دیگران را دگرگون ساخت^{۱۰}.

۹- خلاصه فلسفه بل فولکیه ص ۲۰۷

۸- تحصیل السعاده ص ۱۶

۱۰- تحصیل السعاده ص ۱۶

فعالیت فکری انسان اگر حوایج حقیقی را که خواسته‌های حقیقی و به سود واقعی اجتماع پایان خواهد یافت و هدفهای اصلی را به‌بهترین وجهی محقق نمود به‌زیبا و نیکی رسیده و گرنه با بدی و زشتی برخورد کرده است^{۱۱}.

ظهور افکار فلسفی در زیبایی‌شناسی اخلاقی و هنری

فارابی می‌گوید: فکر لطیف و اراده قوی که حاصل از اندیشه‌های فلسفی است صفت آزادی در انسان ایجاد میکند آزاد آن کس است که کار شایسته را از جهت لذت بردن از شایستگی آن انجام دهد و از انجام دادن کار ناشایسته به او آزار نهانی برسد برای آزاد آن لذتهای درونی و رنج نهانی بمانند لذتها و رنجهای بیرونی برای دیگران است^{۱۲}.

بنابراین فکر فلسفی در حقیقت نوعی از خود گذشتگی ذاتی برای حفظ حقوق دیگران در انسان بوجود می‌آورد که مانع از تعدی و تجاوز از حدود عدالت است، زیرا انسان حالتی پیدا میکند که از وقوع تعدی و کار خلاف عدالت طبعاً رنج می‌برد و از کار زشت نفرت باطنی و دائمی دارد.

دقایق فلسفی و زشت و زیبای اخلاقی را فقط بالعلایف ذوقی و ادبی میتوان بدیگران آموخت. فارابی می‌گوید: فیلسوف حقیقی کسی است که حقایق فکری و کلی را آنچنان که باید بطور واقعی درک کرده باشد و بصیرت یقینی حاصل نموده است لکن برای توصیف آن علایف برای دیگران محتاج بتجسیم فکری است و تعلیم علایف علمی و عملی بمردم عادی جز از طریق اختراع امور تخیلی ممکن نیست اما بیان آن علایف از طرق ذوقی و افسانعی او را از فلسفه‌دانی بیرون نمی‌برد^{۱۳} بنابراین باید گفت توسعه فکر فلسفی و پیداشدن معانی

۱۲- التنبیه ص ۱۷ و ۱۸

۱۱- دنباله مطالب قبل ص ۲۰

۱۳- تحصیل السعاده ص ۵۹ و ۶۰

دقیق فلسفی و اخلاقی احتیاج به ترکیبات لفظی ساده تر و دلچسب تر و سایر فنون هنری و ذوقی را فراهم میکند و بیان رابطه مابین ادبیات و ذوقیات سالم با فلسفه بحثی طولانی است و مجال بیشتری برای سخن میخواید.

یکی از نویسندگان جدید میگوید: امور مربوط به زیباییهای اخلاقی و هنری امور مخصوصی هستند که از ارتباطات حقیقی و واقعی اجتماع حاصل میشوند.

امور اخلاقی ارزیابی اخلاقی را شرح میدهند که خوب یا بد عدالت یا بی عدالتی و وظیفه پاکدامنی شرف و حرمت و افتخار مربوط به فعالیتهای درونی فرد یا اجتماع را توجیه میکند.

امور ذوقی يك تجسم حسی از همان لحاظها میباشد که مربوط به ارتباطات عینی و خارجی اجتماع است در صورتیکه متضمن بر آنستکه امور معنوی در ضمن هنر با نیروی طبیعت تشبیه شده است برای آنکه مورد تشویق و قبول واقع گردد یا نگردد. پس در واقع هنر حرکات حسی ترکیب شده از امور اخلاقی معنوی است (زیرا فضایل معنوی را با لطایف حسی بیان میکند) امور اخلاقی يك خلاقیت آزادی است که از تمایل به زیبایی حاصل شده و اصلتی است که قهرمانانه در مقابل ستم و زشتی سعی و کوشش میکند. امور هنری نیز متضمن است بر مناظر درونی انسان و لذتیکه از آشکار ساختن آزادی بوسیله قدرتها و امکانات آفریننده و خلاقه ای که حاصل از تمایل به زیبایی است که از فعالیتهای خلاقه در قلمرو اجتماعی و زندگانی درونی موجود شده است.

هنرمندیها بهترین شرح و بیان امور ذوقی و معنوی هستند

اتحاد امور ذوقی زیباشناسی و امور اخلاقی يك قانون وجودی است و

هر دو در زندگی و صنعت آشکار میشوند

دیگری گوید: نیل به‌زیبائی خواهر امور اخلاقی است اگر يك کار برستی هنری باشد همان اخلاقی خواهد بود بهمان علامت صور گوناگون امور هنری منعکس کننده زندگانی مردم است نجات و اصالت و زیبائی سبب احترام و عشق و دوستی و تحسین صادق می‌شوند.

قهرمانان واقعی (آزادان) در زندگانی درس لذت و خوشی‌های مربوط به‌زیباشناسی و لذت می‌دهند.

اشکال منفی احساسات محکومیت اخلاقی را برمی‌انگیزاند و نفرت را بطور نزدیک به اخلاق ارتباط داده و با احساس حقارت و نفرت که قبلاً آموخته شده در هنگام مشاهده چیزهایی که زشت و بت است حاصل میشود.

بنابراین اتحاد زیباشناسی و اخلاق‌اسیل و اساس آموزش و پرورش و وظیفه تصورات مربوط به‌تعبیر دادن شکل صنعتها و هنر است در حیات اجتماعی^{۱۴}.

تأثیر فلسفه در تصدی امور مربوط به آموزش و پرورش

فارابی نظیر آنچه را که تسطوریون اجتماعی گفته‌اند بیان نموده و نحوه تعلیم و تربیت را با تغییرات اجتماعی متغیر دانسته است. او می‌گوید: حالات و حوادث اجتماعی مانند حوادث طبیعی و جسمانی است.

حوادث طبیعی همیشه با عوامل گوناگونی تحقق می‌یابد و نحوه برخورد نمودن آن عوامل و شدت و ضعف مؤثرات و موارد اثر و حالات آنها دائماً در تغیر است بهمین ملاحظه به‌هیچ حادثه‌ای پیش از وقوع نمیتوان اطلاع کامل یافت و محاسبه قطعی درباره‌اش اجرا کرد و نمیتوان حکم کرد که چه نتیجه‌ای بدست خواهد آمد.

و خلاصه آنکه حالات طبيعت بر سه گونه است :
 ۱- بعضی از آنها دائماً در تغييرند و با هيچ قانونی نمیتواند آنها را به نظم آورد .
 ۲- قسم ديگر از آنها در مدت بیشتری تغيير شکل میدهند و تا حدودی میتوان آنها را تحت قانون آورد لیکن آن قوانین ثابت نیست و بسیار موقت است
 ۳- قسم سوم آنست که در مدت طولانی تری تغيير شکل میدهند و تا حدودی میتوان آنها را بر طبق دلخواه بدست آورد مشروط بر اینکه موانع و اذدادی ناگهانی برای کار پیش نیاید.

شرایط تعلیم و تربیت و اجرای امور اجتماعي نیز همیشه بر يك قرار نیست ، زیرا حالات و عوارض اجتماعي نیز دائماً در تغيير است .
 دو چیز در احتیاجات و حالات اجتماعي و تحقق یافتن فضیلتهاي اجتماعي مؤثر است :

یکی محیط طبيعی و دیگری برخورد کردن آنان با اجتماعات ديگر بنا بر این مقتضیات اجتماعي بواسطه تغییراتی که در عوامل طبيعی و اجتماعي حاصل میشود اختلاف پیدا میکند و بر حسب اختلاف زمانها و مکانها گوناگون میشود انسانهای موجود بالفعل در هر زمانی احتیاج به چیزی دارند که با احتیاجات زمانهای ماقبل و مابعد مخالف است و همچنان مردم مکانهای مختلف یکنوع خواسته ندارند و مردم هر کشور و منطقه ای دارای مقتضیات مخصوص و احتیاجات معینی است^{۱۵} .

انسانیت همه جا یکی است عفت گشاده دستی و آسودگی حقایق کلی و مطلوب همه است و خلاصه آنکه شرایط تعلیم و تربیت در همه زمانها و مکانها و همیشه یکسان نیست و مقاصد اصلی را که تربیت انسانی است همیشه و در همه

اجتماعات بیک نحوه نمیتوان بدست آورد و بحسب ملتها و زمانها تغییر پیدا میکند در بعضی از اجتماعات ساعت بساعت بعضی روز بروز و بعضی ماه به ماه و بعضی سال به سال تغییر میکند و بعضی مدتهای زیادی به یک حال میمانند و تحولات اجتماعی در آنان دیرتر ظاهر میشود و کسی که میخواهد تحولاتی در امور اجتماعی بوجود آورده و مؤثر در تعلیم و تربیت باشد باید به جنبه‌های مختلف تحولات اجتماعی واقف بوده و شرایط مخصوص آنها نسبت به زمان و مکان خاص در نظر بگیرد و تندی و کندی وقوع تحولات را که ساعت به ساعت یا ماه به ماه، سال به سال یا روزگار به روزگار حاصل میشود توجه نموده و دائماً در آنها تجدید نظر کند و قوانین همگانی که متناسب با همه مردم است یا اختصاصی که فقط در زمان و مکان معین قابل اجرا میباشد یا در مدت طولانی تری بدان میتوان عمل کرد و منافع اجتماع را بدست آورد باید از یکدیگر جدا کرد و بر طبق آن اصلاحات را بعمل آورد و تشخیص تناسب حالات متغیر با مقاصد کلی و فضیلت‌های ثابت انسانی فقط وظیفه عقل است.^{۱۶}

و باز میگوید: پرورش استعداد‌های انسانی محتاج به تعلیم و تربیت است و اگر راهنما نداشته باشد استعداد‌های او دست‌گیرگون میشود، بنابراین تصدی مشاغل اجتماعی یکسان نیست و هرکسی در خور کار مخصوصی است بعضی باید راهنما و آمر باشند و بعضی دیگر باید راهنمایی‌ها و تعلیم و تربیت آنان را بپذیرند.

شایستگی هرکسی برای مشاغل مخصوص و مرتبه آمریت یا ماموریت او بستگی به خوب دانستن و تسلط داشتن بر خوب کار کردن است. شایسته‌ترین مردم برای تصدی امور مهم اجتماعی و فرمانروائی کسانی هستند که تمام شئون اجتماعی کاملاً وارد باشند همه چیز را خوب بدانند و

بتوانند خوب عمل کنند و به رموز آشنا کردن دیگران نیز به آنچه شایسته و بایسته است کاملاً آگاه باشند و بتوانند قدرت فعالیت‌های مخصوص در آنان ایجاد کنند و از هر کسی آن کار را بخواهند که به نحو احسن از او ساخته باشد کسی شایستگی امریت و سرپرستی مردم را دارد که به احتیاجاتشان آشنا تر بوده و بهتر بتواند آنان را به طرق و مسول به آن نیازمندیها رهبری کند و یا آنکه شخصاً از عهده احتیاجاتشان برآید.^{۱۷}



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی